

بقلم آقای سعید نفیسی

یادداشت‌ها در اطراف تاریخ گیلان

- ۲ -

شیخ زاهد گیلانی

و مقبره او در شیخانور

قریه شیخانور یا شیخانبر (۱) بر سر راهیست که از لاهیجان
 بلنگرود می‌رود. در دامن همان کوهی که در مشرق لاهیجان
 بر فراز استخر واقعست و در کرانه آن بسوی غرب خرابه‌های قلعه
 « شاه نشین » دیده می‌شود، در کرانه جنوبی در مشرق لاهیجان، نزدیک
 نخجیر کلایه و ایارستان این قریه واقع شده است. شیخانور
 وصل بشاهراهیست که از لاهیجان بلنگرود می‌رود زیرا که راه
 در این موضع از کنار کوه می‌گذرد.

آن روزی که از لاهیجان بعزم تماشای این بقعه بمصاحبت و

(۱) در کتب جغرافیا اسمی از این قریه نیست و ظاهراً وجه تسمیه آن همان مقبره شیخ است.

راهنمایی یکی از جوانان گیلانی راه افتادم دهم فروردین ۱۳۰۶ بود. مناظر طبیعی در این قسمت از گیلان بمنتهی درجه زیبایی است: درختان آلو، در میان اشجار خود روی جنگلی، تازه شکوفه کرده بودند و از دور چنان می نمود که این دامن کوه چون سفره بزرگی از مخمل سبز است که سیم سوده بر آن ریخته باشند. از دو طرف راه در ردیف اول باغهای چای سبزه پر رنگ خود را نشان میداد و در ردیف دوم برنج زارهایی که تازه آب بر آن بسته بودند چون آبگینه های بزرگ می نمود.

پس از سه کیلومتر مسافت از لاهیجان در میدان درختان کوه بفاصله پانصد قدم در دامن کوهسار بقعه شیخانور و گنبد کبود آن پیدا شد.

چون همسفران من که در لاهیجان مانده بودند شتاب داشتند که زودتر برشت برگردند یک نیمه روز بیشتر مجال نداشتم که بناهای تاریخی لاهیجان و اطراف آنرا که از این حیث خزانة گیلانست تماشا کنم و قسمت اعظم فرصت من در مشاهده بناهای تاریخی شهر گذشته بود. شاید اگر دیگری بجای من می بود همین سفر به شیخانور را هم مجال نمی کرد ولی چون از قدیم شنیده بودم که تربت شیخ زاهد گیلانی بنا بر عقیده اهالی لاهیجان و اشاره بعضی کتب در آنجا است شتاب همسفران خود را اعتنائی

نکردم و بهمراهی را هنمای مهربان خود زیارت این بقعه را از فرایض آن روز شمردم .

در موقع ورود به محوطه‌ای که بقعه در آنجا واقعست صدای شیون وزاری از خانه‌های روستائی که در سر راه است بلندبود. معلوم شد یکی از سالخوردگان قریه در گذشته است و آواز نوحه سرایان اوست. تصادف خوب و فال نیک نبود: از کجا این پیر مرد از اعقاب زاهد معروف نباشد؟

در هر حال سر نوشت همه همین است، منتهی بعضی را تاریخ فراموش نمی کند.

در شیخانور سه قبر است: آنکه در مدخل واقع شده و در حجره جلو است و صندوق چوبی دارد مزار سید رضی بن مهدی باشکجانی است که در آن باب جای دیگر بحث خواهم کرد.

در مغرب این صندوق در حجره دیگری دو مقبره است که یکی از آنها طارمی چوبی دارد و اهالی محل آنرا مشهد شیخ زاهد گیلانی میدانند، در مغرب آنهم قبر دیگری است که روی آنرا از کاشی يك رنگ پوشانیده اند و مردم محل میگویند مقبره غلام شیخ زاهد است ولی را بینو (۱) H. L. Rabino می نویسد: «... مقبره سوم این امامزاده بموجب افسانه قبر یکی از دختران تیمور است.» اما تاریخ گواهی نمیدهد.

برخلاف سایر مشاهد که در گیلان دیده ام بر سر قبر شیخ زاهد صندوقی و کتیبه‌ای نیست که صدق گفته اهالی را مسلم بدارد ناچار باید بکتب متوسل شد .

شرح حال زاهد گیلانی

در کتاب « اسس المواهب السنیه فی مناقب الصفویه » مشهور به « صفوة الصفاء » تالیف توکلی بن اسماعیل بن حاجی اردبیلی معروف به ابن بزاز که در شرح احوال شیخ صفی‌الدین اردبیلی جد پادشاهان صفویست بمناسبت آنکه شیخ صفی‌الدین مرید شیخ زاهد گیلانی بوده شرح احوال شیخ زاهد ضبط آمده است در فصول مختلف کتاب (۱) :

فصل ششم - در رسیدن او « شیخ صفی‌الدین » بشیخ زاهد قدس الله روحه .

فصل هفتم - در کرامات او که در زمان شیخ زاهد قدس سره بظهور آمده است

فصل هشتم - در ذکر استخلاف شیخ زاهد او را و اجازه توبه و تلقین دادن .

(۱) این کتاب در بمبئی بچاپ سنگی بطبع رسیده ولی يك نسخه خطی آن در دو جلد متعلق به نگارنده ماخذ این سطور بوده است و چون دسترس به نسخه چاپی نداشتم در جایی که کلمه ای مشکوک بوده تصحیح آن میسر نشد و بعین آنچه در نسخه خطی است اکتفا رفت .

فصل دهم - در بعضی کرامات شیخ زاهد .

صرف نظر از کرامات که ذکر آن اینجا زاید است آنچه از حاق مطلب در شرح احوال او مفید است بدین قرار میباشد :

شیخ مزبور تاج الدین ابراهیم ملقب به زاهد گیلانی بوده و خود او خویش را « ابراهیم گیلانی » می گفته است . پدر او روشن امیر بن بابل (یا بابیل زیرا که از سه موضع کتاب دو جا بابل و یک جا بابیل ضبط آمده است) بن شیخ بند ار کردی سنجان (۱) بوده و این خاندان تا هفت جد شیخ و شیخ زاده بوده اند و جد هفتم ایشان مرید بن الاشیخ نام داشته است .

روشن امیر پدر شیخ زاهد ازده « بهر الداه » که از دیر های کوهستان گیلان بود زنی گرفت و تاج الدین ابراهیم در سیاه رود (۲) از این مادر زائیده شد . روشن امیر ظاهراً در سیاه رود مسکن داشته زیرا که در همانجا مرده است .

(۱) سنجان قریه ای بوده است در مجاورت مرو (معجم البلدان یاقوت) و

از این قرار پدران شیخ از خراسان برخاسته اند .

(۲) سیاه رود نهری است در گیلان که به سفید رود میریزد و بوسیله پلی که

بر سر راه مرتفع از رشت به قزوین است با آن تلاقی میکند و در ۲۶

میلی شهر رشت است [gazetteer of Persia. V. 2 1914] و در

ضمن اسم آن ناحیه نیز است

شیخ زاهد در طریقت مرید سید جمال الدین بوده است که در
گیلان در مقام یونس (۱) در ده مالوان ساکن بوده و شیخ در
آنجا بخدمت او رسیده و سلسله ارشاد او بدین قرار است :

شیخ تاج الدین ابراهیم زاهد گیلانی .
سید جمال الدین .

شیخ شهاب الدین تبریزی .

رکن الدین سجاسی .

قطب الدین ابوبکر ابهری .

شیخ ابونجیب سهروردی .

قاضی وجیه الدین (عم ابونجیب سهروردی) .

محمد بگری (پدر قاضی وجیه الدین) .

احمد اسود دینوری .

ممشاه دینوری .

ابوالقاسم جنید بن محمد بغدادی .

سریر بن نعلی سقطی .

ابو محفوظ معروف کرخی .

حبیب عجمی .

ابوالحسن علی بن ابیطالب ۴ .

(۱) . ظاهراً همان بلوک یونس آباد بر سر راه قزوین به طهران و در ۱۱۹
میلی قزوین است ، (gazetteer of Persia) .

سید جمال الدین مرشد شیخ زاهد گیلانی از مشایخ معروف نیمه اول قرن هفتم است که معاصر بوده است با علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن (۶۱۸ - ۶۵۳) هفتمین پادشاه اسمعیلیه الموت و معروف است به شیخ عین الزمان جمال الدین گیلی . وی بخدمت نجم الدین ضیوقی خو ارزمی معروف به نجم الدین کبری عارف شهیر قرن ششم در خوارزم رسیده است و از آنجا بقزوین آمده و در قزوین وحوالی آن اقامت داشته است واصل وی از مردم گیلان بوده و از شیخ نجم الدین عین الزمان لقب یافته است و در قزوین شب دو شنبه چهارم شوال ۶۵۱ در گذشته چنانکه یکی از شعرای زمان در مرثیت او سروده است :

جمال ملت و دین قطب اولیای خدا که آستانه او بود قبله ابدان
 بسال ششصد و پنجاه و یک بحضرت رفت شب دوشنبه روز چهارم شوال

شرح احوال وی و مناسبات او با علاء الدین محمد در تاریخ « حبیب السیر » (۱) و در کتاب « طرائق الحقائق » (۲) مسطور است اما در بیان لقب او به « زاهد » دو حکایت در آن کتاب است که دومی به طبیعت نزدیک تر می نماید : « . . . سید جمال الدین را در موانات خاصه ضیق حال عظیم می بود ، تابحدی که روز ها بگذشتی که قوت خانه نداشتی ؛ لیکن از بسرای دفع خبرت

(۱) حبیب السیر چاپ بمبئی ۱۲۷۳ - مجلد ۱ - جزو چهارم از جلد دوم ص ۷۹

(۲) طرائق الحقائق تألیف حاجی میرزا معصوم نایب الصدر شیرازی

معصوم علیه السلام . چاپ طهران ۱۳۱۶ - ۱۳۱۹ - ج ۲ - ص ۱۰۳ و ص ۲۹۶

همسایگان که مبادا بر حال فاقه ایشان وقوف یا بند ایشان بجزوی چیزی مواسا کنند خاشاک برنج را برنج کوب می کوفتند تا چون همسایگان آواز کوفتن بشنوند پندارند که برنج و چیزی دارند و سر این گنج فقر پوشیده میداشت و باب الکسب سید رحمة الله اندک زراعت پنبه بودی که جامعه خود و اهل و عیال و مریدان ساختی و آنچه آن زیادت آمدی بمیان شهر کیلان می فرستادی تا به برنج یا شلتوک میدادندی و آنرا قوت میساختند . نوبتی قدری از آن پنبه به شیخ زاهد داد تا بمیان شهر کیلان آستارا ببرد و ببرنج دهد ، بر دوش بر گرفت ، به بوته سر ببرد ، بحضور سید جمال الدین ، در راه خستگی در او پیدا شد ، پشت مبارک بر آن یشتیدار برنج بردرختی باز داد و استراحتی کرده یک دانه برنج از سر جوال برکنار شیخ زاهد افتاد ، برداشت و بر دهان نهاد ؛ خواست که دندان کابل آن نهاد و بخورد ، سید جمال الدین را دید که برابر او انگشت بگزیده انباشت شیخ زاهد باز آن یک دانه برنج را در جوال نهاد و نخورد چون بحضور سید جمال الدین رسید ، سید فرمود زاهد زهد بجای آوردی ، خوش آدمی که آن یک دانه نخوردی ؛ این لقب زاهد بروی باقی ماند « شیخ زاهد در طفولیت و هنگامی که هنوز بمکتب میرفته است بخدمت سید جمال الدین رسیده و مرید او گشته است و آغاز زهد و زندگی صوفیانه وی از همای او ان کو دکئی بوده است ناتمام